

با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.  
برنامه ۹۴۴، غزل ۱۱۴۴ و ابیات انتخابی.

«به نام خداوند عشق»

ندا رسید به جانها ز خسرو منصور  
نظر به حلقه مردان چه می کنید از دور؟  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۴۴

در همین ابتدا و در بیت اول غزل صدای مولانای جان درآمده است که از زبان زندگی به روان و هشیاری تک تک ما انسانها می گوید که ندا از خسروی زندگی و از سوی خداوند به ما رسیده است و سوالات اساسی را از ما می پرسد که چرا در ذهن همانیده خشکتان زده است و چرا دست به عمل تبدیل نمی زنید و همواره نطق و سخنرانی و گزافه گویی می کنید؟ و درواقع در برنامه های قبلی به خالی بندی و حرف مفت زدن از ما یاد می کند و حال در این بیت به ما می گوید که چرا از دور نظاره گر حلقه مردان و عاشقان حضورید و فقط ابیات و اشعار را می خوانید و معنا و تفسیر ادبی کرده و تفسیر به رای؟ که هرچه به مذاقتان خوش آمد آن را برداشت می کنید و پایگاه انشاء نویسی را در پیش گرفته اید؟

و تعبیراتی در درون و بیرونتان صورت نمی گیرد و پیشرفت نمی کنید و موفق نمی شوید که ثمره و نتیجه موفقیتتان را ببینید و اگر سخنی می گوید فقط از جنبه ذهنی است و تبدیلی در کار نیست و مرکزتان از عدم و فضای دربرگیرنده پذیرش و تسلیم و فضاگشایی بیگانه است؟

آیا به گرد آتش عشق خداوند با مرکز عدم می گردید یا فکرهايتان را در مرکزتان گذاشته اید و فقط فکر می کنید؟ آیا درباره عشق فکر می کنید، یا در حقیقت عشق می شوید و فضاگشایی می کنید و از جنس عدم؟ و چرا به فضای یکتایی نمی روید تا حرف های مولانای جان را بفهمید؟ و یا این که حرف های مولانای جان به گوش تان می خورد ولی داخل دل و جانتان فرو نمی رود و نمی نشیند که عمل تبدیل صورت بگیرد؟ آیا به معنای واقعی تسلیم می شوید و یا در طول زندگی خانوادگی و اجتماعی فضاگشایی را عملی پیاده می کنید و آیا معنا و مفهوم واقعی فضاگشایی را می دانید؟

فقط کافی است برای یک پدیده که در زندگی تان همواره با آن مواجه هستید، خود را بسنجید آن هم رعایت کردن «انصتوا» و خاموش کردن ذهن و سخن نگفتن و گوش دادن به طرف مقابل و فضا را گشودن در برابرش حتی اگر سخنانش برخلاف میل و نظر شما باشد، بدون این که اظهار نظری کرده باشید و بدون این که برایش نسخه پیچی نمایید؟ یا نه فقط در صدد این هستید که جواب مناسبی پیدا کرده و جوابش را بدهید؟ و آیا تا به حال فکر کرده اید که مخاطبی که الان مشغول سخن گفتن است، شاید فقط دوست دارد که درد دلی کرده باشد و درونش را سبک و خالی؟

آیا می توانید در این لحظه با فضاگشایی کامل و عشق مرهم دردی برایش باشید یا نه فوراً شروع به تجویز دارو و نسخه پیچی برایش می کنید؟ چرا که همان فضای گشوده شده که از فضای یکتایی می آید سراسر پر از عشق و مهر است و انعکاسش خیلی تاثیر گذارتر از حرف زدنتان در طرف مقابل می باشد و اگر همین پدیده را بتوانید به طور عملی در زندگی شخصی تان پیاده کنید شاهکار کرده اید و بدانید که به طور عملی دست به عمل تسلیم و فضاگشایی زده اید.

هله بحری شو و در رو، مکن از دور نظاره  
که بود در تک دریا، کف دریا به کناره  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۲

بحری شدن یعنی کسی که در دل دریا شنا می کند و در درون دریا می باشد، یعنی در ته و اعماق دریا از دُر و جواهراتی با ارزشی از جمله این که در برابر همه چیز و همه کس فضاگشایی می کند و پذیرش دارد و تسلیم می شود و صبوری را پیشه راهش قرار می دهد بهره مند می گردد؛ خیلی فرق دارد با کسی که در کنار دریاست و تماشاچی دریا.

چو آفتاب بر آمد چه خفته اند این خلق؟  
نه روح عاشق روزست و چشم عاشق نور؟  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۴۴

مولانای جان در این جا به ما یادآور می شود که ظهر شده است و آفتاب از درونمان در حال طلوع کردن است و تو غافل در شب همانیدگی هایت خفته ای و به حلقه مردان عاشق از دور نگاه می کنی. این خوابیدن هفت و هشت سالهات در خواب همانیدگی ها مگر برایت کافی نبود که این قدر طولانی می کنی، چرا مانع تبدیلیت می شوی؟

ذات عاشق روز و روشنایی روز است. باید از این تاریکی ذهن خود را برهانی و هم چنین چشمانت عاشق روشنایی و عاشق نور روز. نمی توانی چشمانت را بر روی حقایق و روز که همان ذات خداییت است ببندی. باید با کار کردن و فعالان کوشیدن دست به عمل تبدیل بزنی و چه بخواهی و چه نخواهی ذات و روح به سوی نور و روشنایی می رود.

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند  
نفس زنده سوی مرگی می‌تند  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

ذات خداییت این‌گونه برنامه‌ریزی شده‌است که من‌ذهنی خودش خود را نابود می‌سازد تا زندگی زنده از این مُردگی من‌ذهنی را بیرون بیاورد.

بجنب بر خود آخر، که چاشتگاه شده‌ست  
از آنکه خفته چو جنبید خواب شد مه‌جور  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۴۴  
مانند گلخن‌تاب که در خواب همانیدگی‌هایش سخت به خواب رفته بود و رویاپردازی می‌کرد و مغرور شده بود و با مشت و لگد سلطان از خواب بیدار شد؛ تا قبل از این‌که دیر بشود بجنب و به خودت حرکتی بده. سرانجام باید از خواب همانیدگی‌ها بیدار شویم، چراکه خورشید حضور از درون تکتک ما بالا آمده و برای تکتک ما دیر شده‌است.

باید بدانیم که تقلیدکار بوده‌ایم و پندار کمال را درست کرده‌ایم و معیوب هستیم و دارای عیب‌های فراوان و اگر ما خفتگان بجنبیم و هشیار شویم و عملی اشعار مولانای جان را بفهمیم و در زندگی‌مان پیاده کنیم و به‌عنوان زندگی به خودمان تکانی بدهیم و فضاگشایی را شروع کنیم، محال است که دیگر در خواب همانیدگی‌ها فروبرویم.

صبحدم شد، زود برخیز، ای جوان  
رخت بربند و برس در کاروان

کاروان رفت و تو غافل خفته‌ای  
در زیانی، در زیانی، در زیان  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۱

صبح بیداری ما از خواب همانیدگی‌ها فرا رسیده‌است، نباید از دور حلقهٔ مردان از جمله مولانای جان را نظاره‌گر باشیم و فقط اشعار را معنی و تفسیر نماییم و خلاصه‌نویسی. اکنون زمان تبدیل شدن ماست و امتحان عملی دادن. بایستی آگاه و هشیار باشیم که چقدر با من‌ذهنی‌مان به خودمان ضرر و زیان و آسیب‌های فراوان زده‌ایم؛ تا هنوز فرصت داریم به حلقه و کاروان مولانای جان ملحق شویم و جا نماییم.

خویشتن را نیک از این آگاه کن  
صبح آمد، خواب را کوتاه کن  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۲۵

خوب خودت را آگاه کن و بدان که الآن صبح ظفر و پیروزی‌ات فرا رسیده‌است. صبح است و صبح آمده است و از خواب ذهن در هر سنی که هستی بیدار شو؛ حال انتخاب با ماست که با اختیار خودمان بیدار شویم یا با بانگ‌های سهمناک و مشت و لگدهای سلطان زندگی که از هر جهتی به ما بلا می‌دهد که به بی‌جهتت برسند.

شرع بهر دفع شرّ رای‌ی زند  
دیو را در شیشهٔ حجت کند  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱۱

اگر چنانچه نمی‌توانیم در این جهان پُرآسیب و پُرخطر پرهیز نماییم و حرص می‌ورزیم و نمی‌توانیم خودمان را کنترل کنیم، بهتر است برای قوی‌تر شدن‌مان من‌ذهنی را مدتی در شیشهٔ قانون هشیار حضور نگه داریم تا سطح کیفیت هشیارمان بالا برود تا از شر آسیب‌ها و صدمات من‌ذهنی آسوده بمانیم.

آن‌که در تون زاد و پاکی را ندید

بوی مُشک آرد بر او رنجی پدید  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۶

و در نتیجه این را هم باید بدانیم که هرکسی که در تون زاده شده است، یعنی در فضای همانیدگی‌ها بزرگ و در شهوت و حرص به‌دست آوردن چیزها و به پاک‌ی و نابی زندگی ارتعاش نکرده باشد، در این صورت بوی مُشک و بوی عشق و بوی مولانا و بوی مهربانی و بوی دست هم‌دیگر را گرفتن و کمک کردن فضاگشایی برایش دردآور است و رنج‌آور و نمی‌تواند اشعار مولانای جان را بخواند و یا آن‌ها را درک نماید.

و در پایان وقتی که خرد بی منت‌های کائنات سرگرم کار است ، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

🍀 ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است  
چون غفور است و رحیم، این ترس چیست؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون. خدانگهدار شما .  
زهرا سلامتی از زاهدان.

